

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

...فرض کنید که اگر کسی نذر کند یک زیارت امام حسین برود، اتفاقاً در أشهر حج این مستطیع می شود و حج هم انجام نداده، خب کدام مقدم است؟ دیگر خیلی سر و صدا و فلان و از این حرف ها بود که خب ایشان اصلاً قضیه را بردند جزو... رجحان نذر در وقتی است که یک واجبی تفریط نشود. اگر یک واجبی تفریط شد آن وقت در اینجا، خب در هر صورت اصلاً نذر مرجوح می شود. وقتی که نذر مرجوح شد منعقد نمی شود. شما نذر کنید من باب مثال اگر فلان کار را انجام دادید. سیگار بکشید! خب این اصلاً نذر منعقد نمی شود. نذر کنید که صلاة اللیل بخوانید، این منعقد می شود.

اما وقت استطاعت در اشهر حج، الان حج واجب می‌شود. پس بنابراین به عنوان شرط متاخر رجحان، شرط متاخر رجحان در اینجا عدم الاستطاعة فی ایام الحج است اما با حصول الاستطاعة فی ایام الحج، خب آن حج است. اگر آن را انجام ندهد خب این اصلاً منعقد نمی‌شود.

حالا اینجا دیگر بحث است. بحث در اینجاست که...، خب یک کسی اشکال کرد گفت که خود نذر اصلاً از استطاعت جلوگیری می‌کند یعنی قبل از اشهر حج، طبق قاعده هم همین است، اگر در اشهر حج طرف بخواهد مستطیع شود، قبل از اینکه حکم به وجوب حج بیاید نذر جلوتر آمده و او را تملک کرده، یعنی آن استطاعت را برای خودش گرفته، آن وقت دیگر حج در اینجا [واجب] نیست. آن وقت در اینجا خب ایشان نقض کردند به یک مواردی، خب حالا نقضشان البته درست است، گفتند اگر این طور است پس بنابراین اگر یک شخصی نذر کند تمام ایام سال در روز فرض کنید که دهم ذی الحجه در مسجد جامع اعتکاف کند! صلوات بفرستد! خب

این فرد اصلاً دیگر هیچ وقت حج نباید انجام بدهد چون قبل از تعلق استطاعت به حج، این نذر آمده و دیگر خب صلوات بفرست روز دهم و...! ولی این استبعاد نمی آید آن اصل اشکال را از بین ببرد. خب یک کسی، لقائل ان يقول بله، خب چه اشکالی دارد؟ خب بله. اگر ما بخواهیم کلاسیک بیاییم جلو، خب نذر آمده و مقدم است. نذر می گوید من هر سال نذر می کنم روز پنجم بروم جایی...! خب این اصلاً نمی گذارد حج منعقد شود.

مگر الان فتوا نمی دهند؟! الان مگر فتوا نمی دهند بر اینکه اگر شما تا اول شوال مستطیع بودید می توانید استطاعتان را به واسطه انفاق، از خودتان سلب کنید! یک بنده خدایی همین حرف را داشت به آقا می زد، می گفت که ما دیدیم امسال باید مکه برویم، مستطیع هستیم، حوصله اش را نداریم! آقا شب پانزده یا نوزده ماه رمضان یک افطاری دادیم به چند نفر، خیلی زیاد، آقای چیز بود مشهدی بود، یک افطاری مفصل دادیم هیچی! خب دیدیم دیگر استطاعت نداریم، امسال نرفتیم! آقا یک خنده ای

کردند و هیچ چیز نگفتند. بعد یکدفعه به ما گفتند این قضیه صحیح نیست. حالا این مطلب را بعد خدمتان می‌گویم که چرا صحیح نیست.

حالا صحبت در این است خب این چه اشکال دارد شخصی قبل از هلال شوال بیاید این مال [پول حج] را ببخشد؟ ببخشد به حسن و حسین و تقی. صد هزار تومان، دویست هزار تومان، پانصد هزار تومان جمع کرده می‌تواند با آن مکه برود، به پنج نفر می‌دهد و آن پول تمام می‌شود و خودش از استطاعت می‌افتد! سال بعد همین طور! سال بعد همین طور! آیا این درست است؟ یعنی به این کیفیت، خلع استطاعت، آیا صحیح است که انسان کاری بکند که از استطاعت خارج بشود؟ اسقاط استطاعت، آیا درست است؟ این مساله چطور است؟ آن وقت این در اینجا برگشتش به این است که مساله مساله تقدم طبعی در احکام است. ما باید بینیم شارع به کدام حکم تقدم داده و به کدام حکم تاخر داده؟ زیارت امام حسین مستحب است فی حد نفسه و خود اصل حج واجب است فی حد نفسه با حصول

استطاعت، آن وقت انسان عملی انجام بدهد که نتواند حج را انجام بدهد، این می‌شود امر خلاف واقع. یعنی حتی اگر ما دلیل نداشتیم این مسأله تقدم طبعی احکام واجبی مثل فرض کنید که حج و امثال ذلک و خود تقدم اولویت طبعی حج بر امثال نذر و اینها، این موجب احتیاط می‌شود در انسان که خلاصه انسان در این جا احتیاط را انجام بدهد. حالا این باطن قضیه است که اگر شما این باطن را داشته باشید موجب می‌شود که با یک دید دیگری به احکام نگاه کنید.

حالا از نقطه نظر ظاهر هم ما دلیل داریم. از نقطه نظر ظاهر این است که اصلاً هم نذر منعقد است و هم حج منعقد است به جهت اینکه در موقع استطاعت آنچه که دلیل وجوب حج است حصول الاستطاعة است، هیچ وقت نگفته حصول الاستطاعة آیا فی حد نفسه یا به واسطه شیء آخر یا به واسطه تعلق نذر یا ...، حصول استطاعت در ایام حج، این وجوب حج را می‌آورد. خوب باشد. الان بنده در ایام حج استطاعت دارم که حج انجام بدهم، هم نذر را

انجام دادم هم حجم را انجام دادم. این مثل این است که فرض کنید که من باب مثال...، این یک فرض دیگر در قضیه بوده حالا من آدم در اینجا خلط کردم.

یک فرض در اینجا این بوده که اگر کسی نذر کند برای حج، اتفاقاً در موقع حج مستطیع شود. آیا باید به نذرش عمل کند و این کافی از حجة الاسلام هست یا نه؟ مطلب در آنجا این است که هر دوی اینها یکی می شود و این تداخل اسباب است، یعنی از اظهر مصادیق تداخل اسباب است،

سؤال: تداخل اسباب که دلیل می خواهد

جواب: می دانم. خب در اینجا دلیل همین است دیگر. دلیل این است که در اینجا این دوتا وجوب در امثال...، یعنی ما ملاک را بدست می آوریم بر اینکه خود نذر فی حد نفسه اتیان حج است و این اتیان حج، شارع در اینجا نیامده یک ملاک دیگری برای یک حج دیگری قرار بدهد. وقتی که ما استطاعت را آمدیم معنا کردیم بر اینکه استطاعت به چه می گویند، استطاعت به صرف رفتن است. یک

کوه اَبوقُبَیسی نیست استطاعت تا اینکه آن یک حج دیگری را بطلبد. استطاعت این است که شما بتوانید مکه بروید. خب بنده با نذر هم می توانم مکه بروم. خب در اینجا هم ملاک وجوب حج حاصل شده.

سؤال: با استیجار هم می شود.

جواب: با استیجار هم می شود.

سؤال: من از طرف کسی دیگر بروم حج نیابی و

از من هم ساقط بشود حجة الاسلام

جواب: در مورد استیجار اگر لولا استیجار باشد

انسان نمی تواند برود. اما در اینجا مسأله استیجار

نیست. مسأله یک نذری است که به حق الله تعلق

گرفته نه به یک امر خارجی. استطاعت برای یک

امور خارجی پیدا شده، مسأله استیجار فرق می کند.

استیجار این است که لولا استیجار من قادر بر رفتن

نبودم، این فرق می کند.

حالا در مورد زیارت سیدالشهدا علیه السلام در

اینجا هم صحبت در این است که اگر کسی اشکال

کند بگوید فرض کنید که من باب مثال این شخص

مکه نرفته، حج هنوز برایش واجب نشده ولی در

حالتی که نذر کرده و نذر قبلاً تعلق گرفته، جواب چیست؟ ایشان مثلاً می‌گویند که خب این در صورتی است که واجب فوت نشود. اگر کسی ایراد کند بگوید خب هنوز واجبی منعقد نشده تا اینکه فوت بشود، اصلاً واجبی نیامده این فرض این است که...، این مساله در آنجایی است که فرض کنید که من باب مثال یک کسی نذر کند بر اینکه مثلاً الان برود و تا فلان مدت، حدود مثلاً از یک ساعت به اذان تا موقع غروب آفتاب، هفت ساعت، هشت ساعت وقت خودش را صرف من باب مثال تلاوت قرآن کند. خب یک ساعت بعد، نماز ظهر می‌شود، آیا این نذر منعقد می‌شود یا نمی‌شود؟ این نذر منعقد نمی‌شود. چرا؟ چون این نذر موجب تفویت یک واجبی می‌شود، یک ساعت بعد وجوب می‌آید. لایقال بر اینکه خب هنوز که وقت واجب نیامده پس بنابراین این نذر اصلاً از خود واجب جلوگیری می‌کند، اصلاً واجبی نیست. نه نمی‌توانیم این حرف را بزنیم. چرا؟ زیرا به مجرد زوال شمس علی‌ایّ حال این حکم وجوب صلاة ظهر می‌آید و این نذر

منافات با صلاة ظهر پیدا می کند. اما ما در مورد حج هم می توانیم همین حرف را بزنیم که به مجرد استطاعت در اشهر حج، این وجوب می آید یا نه خب در اینجا شک است؟ لقائل ان يقول که در اینجا نمی توانیم این حرف را بزنیم چون آن استطاعت تا می خواهد پیدا شود آن تعلق نذر فرض کنید من باب مثال زیارت سیدالشهدا، آن استطاعت را اصلاً از میان برداشته اما اینجا که زوال برداشته نمی شود زوال سر جایش است. زوال سر جایش است وجوب صلاة هم سر جایش است. این وجوب اداء به نذر می آید استطاعت به حج را اصلاً برمی دارد. الان نذر مثل این می ماند که شخص احتمال می دهد در اشهر حج مستطیع است همین که فرض کنید که در اشهر حج مالی پیدا می کند یکدفعه زید مریض می شود. این استطاعت را باید صرف مداوای زید کند. تا می خواهد فرض کنید که این استطاعت، واجب بر آن بیاید یکدفعه می بیند در دفترچه اش فلان مقدار بدهکار است، این را باید پرداخت کند، این مُؤَجَّل است باید این را صرف دینش کند. خب این هم

همین طور، به محض اینکه این می خواهد مستطیع شود یکدفعه این نذر می آید می گوید آقا بنده اینجا هستم، زیارت سیدالشهدا در اینجا است یا فرض کنید که هر چه. فرض کنید که نذر درباره هر چیزی، این می آید جلو.

در اینجا این جواب را نمی شود داد. جواب چه می شود داد؟ باید مساله را روی استطاعت برد. اینی که شما می گوید استطاعت در اشهر حج پیدا شود یعنی آیا قبل از اشهر حج اگر شخصی مستطیع بود می تواند زائل کند استطاعت را از خود یا اینکه نه آن ملاک برای وجوب حج گریبانش را می گیرد منتهی در موقع اشهر حج فعلی می شود؟ یعنی اگر فرض کنید که در ماه رمضان یا قبل از ماه رمضان و امثال ذلک کسی مستطیع شد حق ندارد این استطاعت را از خودش زائل کند که در اشهر حج نتواند مکه برود، این طور نیست. استطاعت... مثلاً در بعضی از جاها داریم که این استطاعت تنها به اشهر حج ربط ندارد، آن کسی که می خواهد از چین بلند شود برود مکه آن هم در آن زمان با الاغ، این هشت ماه در راه است

معنا ندارد بگوییم استطاعت در اشهر حج پیدا شود. در اشهر حج این قضیه استطاعت فعلی می شود اما تحصیل استطاعت برای اشهر حج این بکل شخص حکم خاص^۲ یختص به و موارد خاصی در اینجا دارد. و حصول استطاعت این است که انسان از اول سال باید شروع کند جمع کند بگذارد کنار تا اینکه فرض کنید که من باب مثال در اشهر حج این حرکت کند برای مکه یا اینکه قبل از اشهر حج اگر از بلاد نائیه است از آنجا حرکت کند برای مکه و لذا ما می بینیم این اشهر حجی که در روایات آمده است این ناظر به همین امکنه^۳ قریبه است، این مکانهای قریب، این جاهای نزدیک و اینها اما اگر یک شخصی فرض کنید که در بلاد دور هست و لازمه آن بلاد هشت ماه راه رفتن است، هفت ماه راه رفتن است و اگر کسی در اول آن هفت ماه؟ حج بر ذمه اش است گرچه هنوز اشهر حج نیامده. این چه است؟ این مربوط به این است که باطن مساله را با توجه به خصوصیات ظواهر، ما باید در این احکام پیاده کنیم.

روی این حساب این رجحان نذر می‌شود
رجحان لولایی. یعنی لولا این که اگر این مستطیع
بشود این؟ در حالی که می‌بینیم این استطاعت با...،
یعنی حکم حجبی به گردن این نباشد اما اگر حکم
حج به واسطهٔ حصول استطاعت بعد از انعقاد نذر به
گردنش بیاید در اینجا ما کشف می‌کنیم از اینکه این
نذر اصلاً منعقد نشده. این...، لذا اگر ما مساله را به
صورت کلاسیک بخواهیم مطرح کنیم خیلی اشکال
خب به آن وارد است دیگر.

این اشکال خب درست است. چه فرق می‌کند
فرض کنید که انسان در اشهر حج بعد از حصول
استطاعت یکدفعه یک مساله‌ای پیش بیاید که این
کشف بکند از اینکه مستطیع نبوده یا اینکه در موقع
حج این وقتی که استطاعت پیدا می‌کند این
استطاعت به نذر تعلق می‌گیرد، کشف می‌کند از
اینکه این استطاعت مال حج نبوده، چه فرقی
می‌کند؟ یکدفعه یک دینی برایش پیدا شود، یک دین
مؤجّل، باید پردازد. یکدفعه مریض می‌شود باید
پولش را صرف عمل قلب مثلاً فلان واجب النفقه
خودش بکند این کشف از عدم استطاعت می‌کند و

هَلَمْ جَرًّا، خب این هم یکی از مواردش است.

این بخاطر این است که کلاسیک و تئوری، فقه

بحث می‌شود و اصلاً فرقی بین نذر و بین حج و بین

سایر موارد داده نمی‌شود. موقعیت هر حکمی لحاظ

نمی‌شود، آن وقت می‌گویند خب نذر یک واجب

حج هم یک واجب! در حالی که ... **وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ**

حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا ﴿آل عمران،

۹۷﴾ این همه مسائلی که در مورد حج آمده! کسی

که حج انجام ندهد به او می‌گویند یهودی یا نصرانی

بمیر! کسی که حج انجام ندهد می‌گویند به شریعت

ابراهیم از دنیا نرفتی! مسلمان نشدی! این اهمیتی که

راجع به حج اینقدر داده می‌شود با یک نذر، اینها

می‌آیند با هم یک حساب می‌کند و می‌گویند خب

این نذر واجب است این حج هم واجب است دیگر!

کجا اینها از نظر اهمیت با هم برابر هستند؟! مثل

اینکه فرض کنید من باب مثال می‌گویند زنا حرام

است، یک دروغ مثلاً...، خب هر دویش حرام است

دیگر! قتل نفس حرام است، یک دروغ گفتنی که آقا

بنده سبزی خریدم، این هم حرام است، هر دو حرام

است! اگر تعارض کنند بین همدیگر آیا قتل نفس در این صورت مقدم است یا اینکه دروغ مقدم است؟! خب همان طوری که ما استفاده می‌کنیم از روایات... برای اهمیت واجب، باید برای ما تحصیل بشود. خب این خودش یک مطلب است دیگر، این از این باب.

اما خب فی حد نفسه - همان طوری که من عرض کردم - اطلاع بر آراء قوم، خوب است. انسان مطلع باشد، نحوه بیان را بداند، نحوه استدلال را بداند، کیفیت نظرات را بداند تا اینکه چه در مقام ثبوت و چه در مقام اثبات، هر دو، برایش در اینجا یک ملاک باشد.

اتفاقاً امروز هم یک مقداری بحث ما راجع به همین بود که قاعده لاضرر، صحبت در این بود که یک قاعده امتنانه است. اگر در یک مورد تعارض پیدا کرد جریان این قاعده با ضرر، خود این قاعده نفی حکم ضرری را می‌کند از خودش و جاری نمی‌شود. که همان وضو در صورت جهل به ضرر و امثال ذلک، خودش از مواردی است که ما

می‌خواستیم راجع به همین مورد صحبت کنیم که

ملاک در جریان قاعده چیست؟

خوب است انسان اطلاع پیدا کند. یعنی این یک

تضلعی به انسان می‌دهد. تضلع در فقه خیلی مهم

است که انسان نسبت به مبانی متضلع باشد، وارد

باشد، روایات را خوب بداند، جایگاه روایات را هر

کدام بداند، جایگاه احکام را بداند، خودش بتواند

ملاک را بدست بیاورد برای احکام. دیدید بعضی از

اوقات بعضی از فقهاء یک فتاوی می‌دهند که به نظر

خیلی عجیب می‌آید؟ اینها چون خودشان ملاک را

بدست آوردند، دیگر خودشان مصدر برای حکم

می‌شوند چون این ملاک برایش روشن هست

خودش می‌داند که الان، یعنی شَمَّش اقتضا می‌کند

که الان نظر شارع را در اینجا بفهمد. حالا آنی که مثلاً

فرض کنید که من باب مثال حکمی ندارد ولی چون

این فرد پر شده [می‌تواند حکم را بدست بیاورد]

البته هر کسی این طور نیست بلکه آنهایی که یک

خرده هم چیزهایی دارند نه اینکه هر کسی بتواند

همین طور [ملاک احکام را بدست بیاورد].

یا آن طور یا اینکه فرض کنید که قضیه بیافتد به دست اینها، فرمولی بیایند همین طور یک اصلی را جاری بکنند و فلانی را جاری بکنند و بزنند به ماست و دروازه و همه چیز را من باب مثال به اباحه و فلان بگیرند و چه کار کنند و یک فقه آبکی و دوغی بدست بیاورند و بعد هم یک سری افراد بی سر و [پایی] بلند می شوند می آیند مقاله می دهند این طرف آن طرف فلانی...! بگیرند و بزنند و هر کاری دلشان می خواهد بکنند و شک و شبهه و فلان ایجاد کنند در موضوعات و بعد هم به واسطه موضوعات خب هر حکمی دلشان می خواهد بیاورند! دارید می بینید دیگر! سقط جنین و فلان و... به عنوان اینکه این هنوز انسان نشده، این هنوز روح انسانیت ندارد، این هنوز حیوان است و حیوان هم مثل بچه سگ و بچه گربه! شما یک بچه سگ را نمی توانید سقط کنید؟ بله سقطش می کنید کاری ندارد، بچه گربه است دیگر! چون هنوز روح انسان در آن دمیده نشده، احمق بی شعور اگر بچه سگ را سقط کنی این دیه دارد؟! کفاره دارد؟! بچه گربه را سقط کنی تا قبل

از دمیدن روح، دیه باید بدهی؟! حالا این بچه سگ
شد؟! این آدم بچه گربه و بچه ... شد؟! بعد هم
می گویند بله آقا! چه شده، دلیل داریم، دلیل می گوید
این؟ نه این انسان نیست اما چون دلیل گفته تعبد
می کنیم! دلیل گفته شکمی که نگفته. خب این بچه
انسان است که دلیل گفته، بچه خرس که نیست بچه
تو شاید بچه خرس باشد ولی آدم‌های دیگر اینها
انسان هستند.

این همین است! فقه فرمولی به اینجا می‌رساند!
یعنی اگر قرار شد که فقه فرمولی باشد من یک فقهی
برایتان درست می‌کنم جداً راه بروید در خیابان و
فقط بشکن بزنید! اگر قرار بر این باشد که ما بیاییم و
فقه فرمولی، طبق ادله بیاییم، در هر حکمی من
تشکیک می‌کنم! در هر موضوعی من تشکیک
می‌کنم! چنان الکل را برایتان حلال می‌کنم که مثل
آب خوردن راه بروید بخورید مست کنید هیچ
طوریتان نشود! هیچ چیز. دوتا فرمول سر هم
می‌کنیم می‌شود الکل، این جامد، آن هم جامد، هیچ
دلیلی بر مایع بالاصاله نه وجود دارد نه هیچ چیز، از

کجا دلیل بر حرمت آمد؟ دوتا فرمول است، مگر الکل فرمول نیست؟ دوتا ماده را قاطی می‌کنیم می‌شود الکل، چه دلیلی برای حرمت داریم؟ تکش که حرام نیست انضمامش هم که چیز نیست، شک هم می‌کنیم در اینکه آیا از انضمام این دو تا، حکمش؟ شده؟ استصحاب حلیت تنهائیش را می‌کنیم می‌گوییم در صورت انضمام هم حلال است! مست هم می‌کند خب بکند مستی...! مگر هر چیزی که مست کننده است حرام است؟ حالا الکل باشد یا غیر الکل.

یعنی هر چیزی را شما بخواهید دست بگذارید ما در موضوعش شک می‌کنیم، درست می‌کنیم، هیچ کاری ندارد! ولی خب این دین است؟ یعنی آخر دین...؟ سنگ روی سنگ بند می‌شود این طور؟ یا اگر پیغمبر...، فقیه آن کسی است که پیغمبر را جای خودش بگذارد یعنی بگوید الان رسول الله آمده در اینجا نشسته، الان او چه می‌گوید؟ این می‌شود فقیه. آن وقت دیدش نسبت به قضایا فرق می‌کند.

آن آقای که یک فتوا می‌دهد، آن شیخ بی‌دین

لامذهبی که فتوا می دهد و می گوید که موسیقی های تلویزیون خشک است! خسته کننده است باید تنوع داد! آن بی دین باید از او سوال کرد آقا شیخ با آن شکم کزایت! اگر پیغمبر آمد و اینجا نشست به این تلویزیونی که تو داری و دارد دلنگ دولونگ می کند نگاه می کند بعد هم این حرف را می زند؟! آخ جان بزن ببینیم، بزن سه تار و سنتور و فلان و این حرف ها، این طور پیغمبر [حکم را بیان] می کند؟ تو نشستی همین طوری هر هر هر داری این حرف ها را می زنی! یا اینکه فرض کنید که اگر رسول خدا بیاید، اگر امام صادق بیاید در اینجا، می گوید که برو از زن تقلید کن؟ می گوید زن برود مرجع شود؟ این زنها که فقط باید اینها یا مثلاً...، آقای صدوقی گفته بود که رئیس جمهور رفته بزاید! پس تکلیف مملکت چه می شود؟ باید رئیس جمهور را در بیمارستان با او ملاقات کنند و آن بچه بغلش است دارد شیر می دهد، آقای رئیس جمهور فرض کنید که فرانسه هم آمده دیدنش راجع به یک مملکت صحبت کند! خب بنده خدا راست می گوید دیگر حالا.

یعنی باید فقیه این طور باشد. اینجاست که تن آدم می‌لرزد یعنی امام صادق می‌گوید بی‌شرف بی‌دین اگر تو داری از روایت من دین را برای مردم بیان می‌کنی یعنی باید خودت را جای من بگذاری، من را جای خودت بگذاری بینی من الان در زمان تو این فتوا را به مردم می‌دهم یا نمی‌دهم؟ یعنی من با آن کیفیت می‌آیم بگویم آقا برو این تلویزیون را تماشا کن؟! تازه کم است بهترش کنید! یک دفعه شده امام صادق بیاید تار و تنبور گوش بدهد؟ آخر بی‌پدر و مادرها! این همه هی دارید می‌گویید آقا این فرض کنید من باب مثال موارد محله دارد! موارد محرمه دارد! غنا دارد! یک مورد بیاید بگویند امام صادق داشته تار و تنبور گوش می‌داده! دلش می‌خواست! می‌خواست سلوکش خوب شود! سبک شود! نفسش سبک شود! مجرد نفسانی پیدا کند! خب این چطور می‌شود؟ حالا فرض کنید که من باب مثال این چیزهایی است که، یعنی نمونه عملی در روش ائمه بیاید نشان بدهید که این کار را می‌کردند. خب اینقدر مسأله به این اهمیتی، اینقدر

نغمه، اینقدر آواز، اینقدر موسیقی در آن زمان، یک روایت داریم که امام صادق گفته باشد این آلات اگر صرف محله شود اشکال ندارد؟ یک روایت بیاید نشان بدهید.

خب یارو دارد می گوید آقا من در دستشویی هستم سر و صدای موسیقی از منزل همسایه ها می آید، حضرت علیه السلام می فرمایند حرام است، باید توجه پیدا نکنی. این می تواند به امام صادق بگوید که خب آنها کار حرام می کنند، گوش دادن من که حرام نیست! بنده کیف می کنم! بنده سلو کم را می کنم! آنها حالا کار حرام می کنند من گوش بدهم چه اشکالی دارد؟! این حرف را چرا نزد؟

آن وقت اینها می برند در غنا، غنای محله! غنای محرمه! تغنوا بالقرآن! فلان کنید! پس معلوم است خود غنا اشکالی ندارد غنای محرم اشکال دارد! بعد آن وقت شک در موضوع می کنند! منظور از محرم آن است که بر خلاف مصالح باشد، بر خلاف...! تو مطلب را تشخیص می دهی؟ تو می فهمی؟ بر خلاف چه باشد! مجلس مجلس حرام باشد! بابا خود موسیقی اصلاً مجلس را حرام می کند دیگر، نه اینکه

در یک مجلسی حتماً باید فرض کنید که یک رقاصی در آن مجلس بر قصد تا بشود حرام، بعد هم موسیقی زدن، خب آن اصل مجلس حرام است، این دیگر به موسیقی کاری ندارد. اصل حضورش آنجا می شود حرام، چه موسیقی بزند چه نزند. خیلی مساله مساله مهم است. یعنی همین مساله‌ای که انسان خودش را فرض کند در چیز، همین امیرالمومنین علیه السلام به شریح می فرمایند: یا شریح انک جلسه مجلساً لا یجلس فیہ الا نبی او وصی او شقی یعنی بدان کجا نشستی! بدان در مقام قضاوت چه شخصی قرار گرفتی!

خب نمی شود دیگر انسان فرض کنید که همین طوری من باب مثال بیاید و در مال و اعراض و دماء و نفوس مردم همین طوری بیاید حکم بدهد، فتوا بدهد، فلان کند، در حالی که اینها چیز نیستند. یارو می گوید می زدیم می کشتیم یا بهشتی است یا جهنمی، می رود داخل جهنم! جان و مال...،

آقا می فرمودند ما با اینها بودیم تا وقتی که خون از دماغ کسی نیاید! اینقدر اهمیت دارد! خون از دماغ...، یعنی اینقدر مساله مهم است! همین

طوری...؟! یعنی من باور نمی‌کنم یک شخصی متصل نباشد آن وقت بیاید عهده‌دار دماء مردم باشد، اعراض مردم باشد، نفوس مردم باشد.

یک بنده خدایی نقل می‌کرد می‌گفت که یک شخصی بود از اولیاء- البته این می‌گفت از اولیاء- یک شخص صاحب نفسی بود به نام نعمتی، در طهران بود و با او ملاقات کرده بود و حالاتی داشت و چه داشت و این حرفها، از دوستان است ولی هنوز به اصطلاح چیز نیست اخیراً آمده قم، بعد این تعریف می‌کرد از آن شخص، می‌گفت که این را در همان اوایل انقلاب در آن مجلس و اینها، دو سه سال، این خیلی هم دشمن داشت و فلان داشت و این حرفها. این را می‌گیرند و تهمت زنا به او می‌زنند! زنای محصنه به او می‌زنند می‌برند در کرج. آنجا خلاصه نگهش می‌دارند پرونده درست می‌کنند! هر چه می‌گوید بابا آن شهودی که شهادت دادند کجاست اسم‌هایشان؟ بلند شوند بیایند. هیچ چیز نمی‌آورند بعد بالاخره می‌گویند یک نامه می‌خواهد برود برای طهران و وصیت نامه می‌نویسد

و فلان و حکم اعدام باید برود طهران و این را گولش می‌زنند. نصف شب می‌آیند سراغش می‌کشند او را بیرون و می‌برند اعدامش می‌کنند! تمام آن پاسدارانی که اعدامش کردند همهٔ اینها را مجاهدین کشتند، در خیابان و این طرف و آن طرف و رئیس دادگاه و فلان، همهٔ را آنها به همین...، شما خیال می‌کنید تیری که آن منافق دارد می‌زند از دست خودش دارد می‌زند؟ وسیله و مأمور خداست برمی‌دارد حالا فرض کنید...، حالا نمی‌گوییم به حق می‌زند و این حساب ندارد، نه، ولی هر چیزی یک حسابی دارد. به نحو قضیهٔ کلیه خب نیست. خلاصه پسر این آقا می‌آید می‌رود در مجلس و جریان را به نمایندهٔ مشهد می‌گوید. آن عمامه‌اش را می‌زند می‌گوید در حکومت اسلامی که آقای نعمتی که برای فلان و فلان چیز می‌کند بیایند بکشند، دیگر نوبت ما چه می‌خواهد بشود؟ بعد این آقا می‌رود پیش آقای ایشان فقط اظهار تاسف می‌کنند و می‌گویند من قلباً متاسف هستم از این قضیه! خدا ایشان را...، و این را من می‌گویم که جزو شهدا به حساب بیاورند!

همین! ایشان یک اظهار تاسف می کنند و می گویند
من قلباً متاسفم! خب این چی شد؟ چی شد آقا؟
زدند کشتند بدبخت را! چی شد؟ شما متاسفی؟! آقا
باید مملکت را زیر دینامیت برد وقتی یک چنین
وضعیتی هست! چی چی متاسفم؟ بله! شما مرا
شریک در این مصیبت بدانید! خب حالا دانستیم!
خیلی ممنون! دست شما درد نکند! آسان نیست آقا
به عهده گرفتن! بی خود نبوده که...! اینها آقا
پدرشان را آن دنیا خدا در می آورد که شروع می کنند
رساله بدهند و فلان کنند چه کار کنند! وقتی که
میرزای شیرازی نیم ساعت گریه می کند که
مرجعیت...! آن می فهمد قضیه را که چقدر مساله
مشکل است! می داند دیگر، بی خود که فتوا نمی شود
داد. نمی شود. مردم را نمی شود انسان خلاصه
متکفل شود. مسئولیت مردم را نمی تواند به عهده
بگیرد. انشاءالله که شماها...

اللهم صل علی محمد و آل محمد